

روی دیگر نسل جدید دستفروشان

از دست‌سازهای هنری تا لباس‌هایی که بدون پرو خریده می‌شوند؛ دستفروشان خیابان انقلاب با ظاهر و شکل ارتباط متمایز شان، چگونه در تنگنای معیشت، فضایی برای خرید و تجربه بهتر شهر می‌سازند؟

سید مصطفی صابری | روزنامه‌نگار



حدود ساعت هفت عصر است؛ ساعتی که بخش‌هایی از تهران به شدت دلگیر می‌شوند. اداره‌ها که ساعت‌ها قبل تعطیل شده‌اند، بعضی مغازه‌ها هم از یک ساعت دیگر کرکره را پایین می‌کشند و پیاده‌روهایی که روز را با رفت‌وآمد گذرانده‌اند، حالا خلوت و در محاصره تاریکی، شهرسازی زمخت، ساختمان‌های بی‌روح و غول‌آسا و بزرگ‌راه‌ها هستند. شهر هنوز پر صداست؛ ماشین‌ها می‌گذرند، موتور‌ها راه‌باز می‌کنند؛ اما برای کسی که عجله‌ای برای رسیدن ندارد، برای دو نفری که می‌خواهند قدم بزنند، برای آدمی که می‌خواهد کمی میان دیگران باشد، فرصت و بستری فراهم نیست. حوالی تئاتر شهر، در امتداد خیابان انقلاب به سمت دانشگاه تهران و میدان انقلاب، شب‌شکل دیگری دارد. بساط‌ها پهن‌اند و می‌شود آهسته‌تر رفت. کنار کتاب‌های قدیمی، لباس چیده‌اند؛ چند قدم آن‌طرف‌تر، دست‌سازه‌و زیورآلات. پیرمردی زول‌رون و صادق هدایت می‌فروشد و دختر نوجوانی با ظاهری امروزی اکسسوری. ظاهر و به‌خورد بعضی

به‌هم‌ریختن تصور جامعه از دستفروشی

تصویر کلاسیک دستفروش در ذهن جمعی ما این‌طوری تثبیت‌شده: صدایی کمی گوش‌خراش که در گوشه‌و کنار شهر بساط می‌کند، نگاهی مدام مضطرب از سر رسیدن مامور و بساطی چیده‌شده روی یک گونی پلاستیکی که ظرف سه ثانیه جمع می‌شود. اما پیاده‌روی انقلاب در قرق این تصویر نیست؛ این جا با پدیده‌ای روبه‌رو می‌شویم که شاید بتوان آن را یوتیک پیاده‌رو نامید.



آدم‌هایی که روی سنقرش این راسته ایستاده‌اند، زبان بدن دیگری دارند. بساط‌ها نه تکه‌پاره‌هایی شلخته برای بقای آنی، بلکه فضایی است که با وسواس بصری چیده‌شده، رگال‌های تاشوی جمع‌وجور، چراغ‌های ال‌ای‌دی شارژی با نور ملایم و دقیق که روی مانتوها، سوئیشرت‌ها و شلوارهای با کیفیت می‌تابند، در این راسته، مرز میان کالای دستفروشی و اجناس پشت ویترین فروشگاه‌های مرتبط با طبقه متوسط عملاً محو شده است. در بیشتر مواقع با کالای بنگل و ارزان قیمت یک‌بار مصرف طرف نیستید؛ در بسیاری از بساط‌ها، کیفیت کار نشان می‌دهد دست‌اندرکار این بساط، سلیقه و بازارمدرابه‌خوبی می‌شناسد و با انتخابی دقیق پای در

روی خط باریک بقا و زیبایی

وسط آن هیاهو نگاه‌های روی بساطی جمع‌وجور متوقف می‌شود؛ روی یک میز کوچک گردنبندها، سنجاق سینه‌ها و گوشواره‌های احتمالاً دست‌ساز کنار هم دیف شده‌اند. پشت بساط، دختری جوان روی چهارپایه‌ای تاشو نشسته؛ سرش توی گوشی است و توجهی به اطراف ندارد. صحنه سرشار از پارادوکس است. از ظاهر او پیداست به احتمال زیاد هنرمند باشد پس در دست‌ان‌سر مایه فرهنگی انباشته‌شده‌ای موج می‌زند که علی‌القاعده باید پشت شیشه‌های یک گالری شیک نمود می‌یافت. سلیقه

پیاده‌روی که شهر را پس می‌گیرد



جورج زمیل جامعه‌شناس کلاسیک بیش از یک قرن پیش در توصیف کلان‌شهرها ایده‌ای مطرح کرد که انگار مستقیماً در باره شب‌های تهران امروز نوشته شده است: شهروندان شهرهای بزرگ، در هجوم بی‌پایان محرک‌های عصبی، صدای آهن و شتاب بی‌ترحم خیابان‌ها، لایه‌ای ضخیم از دل‌زدگی و بی‌تفاوتی دور خود می‌کشند تا دوام بیاورند چون امکان پاسخ به تمام محرک‌ها را ندارند. تهران پس از غروب، تجسم بزرگی از این سازوکار دفاعی است؛ شهری که آدم‌هایش راه‌درون خودروها و آگن‌های مترو پر تاب می‌کند تا از یک سلول شغلی به سلول خوابگاهی منتقل شوند، بدون این که در میانه راه چشمی در چشم دیگری بیفتد یا مجالی برای مکث و تنفس باقی بماند. شهر خیابان را صراف‌دالانی برای عبور خودروها و کانالی برای انباشت سرمایه

از خانم‌های فروشنده طوری است که مشخص است تحصیلات بالایی دارند و همه چیز هم در هم است. دسته‌بندی ثابتی در کار نیست؛ هر چند قدم، چیزی مسیر نگاه را عوض و چشمانت را غافلگیر می‌کند. بیشتر فروشنده‌ها با تصویر آشنای دستفروش فاصله دارند: بساط‌های بزرگ، نور کافی، نوع برخورد صمیمانه اما واقعی، چیدمان حساب‌شده، جنس‌هایی که انتظار داریم پشت‌وپنرین ببینیم. در بیشتر مسیر، کسی با فریاد مشتری صدا نمی‌زند. می‌توان ایستاد، پرسید، گپی زد و حتی چیزی نخرید. لباسی هم هست که خریدار، به امید قیمت مناسب، ریسک خریدنش بدون پرو را می‌پذیرد. وقتی این حال و هوای خاص را تجربه می‌کنی، آن‌هم در شهری که بیشتر پیاده‌روهای تاریکش تجربه حضور و پرسه در شهر را از مردم می‌گیرد از خودش می‌پرسی پشت این بساط‌ها چه زندگی‌هایی ایستاده‌اند؟ این فروشنده‌ها چرا و چطور از مدرسه، دانشگاه و مغازه و آنلاین‌شاپ به پیاده‌رو رسیده‌اند؟ چرا جایی که برای عده‌ای محل گذران زندگی است، برای دیگران به فرصتی برای تجربه شهر تبدیل می‌شود؟ و اگر روزی بساط‌ها نباشند، از این شب‌روشن چه می‌ماند؟

فروشنده شکل گرفته است؛ خریدار لباس را روی تنش برانداز می‌کند، جنس و دوخت را لمس می‌کند و با توضیحات فنی و صبورانه فروشنده قانع می‌شود. فروشنده‌ای که به جای تملق‌های تو خالی و اغراق‌های رایج مغازه‌داران، با آرامش و زبانی نزدیک به طبقه متوسط حرف می‌زند. این جافروشنده‌لیخنده مصنوعی کارمندان فروشگاه‌های لوکس را ندارد؛ مالک جنس است و گاهی چیزی را می‌فروشد که با عشق تولید کرده‌او؛ قضا هم ابزار امرار معاش اوست، هم هنرش. در این رابطه، خبری از داد و فریادهای بازار سنتی نیست. فروشنده اغلب گوشه‌ای بی‌ادعائشسته‌ای ایستاده است؛ نه با اصرار معذب‌کننده جلوتر را می‌گیرد و نه اگر بعد از دقایقی برانداز کردن جنس‌ها دست خالی برگردي، اخم بر چهره می‌نشانند، بلکه جنس رفتارش از جنس احوال‌پرسی دور‌هگذر هم‌سرنوشت در گوشه‌ای از یک خیابان شلوغ است. این جا پیاده‌رو انگار تمام واسطه‌های گران قیمت بازار را حذف کرده و مبادله را به یک گفت‌وگوی بی‌واسطه انسانی فرو کاسته است؛ جایی که کرایه مغازه، قبض برق، دکوراسیون پر هزینه و غرور صنفی غایب‌اند، اما نجابت و سلیقه حضور دارند.

زیباشناختی، دقت در ریزه‌کاری‌ها، حتی آراستگی و زبان بندش فاصله‌ای عمیق با تصویر فرودستی کلاسیک دارد. مشخص است انگیزه او از حضور در این راسته، صرفاً اجرای یک پرفورمنس رمانتیک هنری با یک کارگاه تکنی روباز نیست؛ سنگر آخر معیشت است. حضور او و چند دختر و پسر جوان دیگر در این راسته دوروی یک سکه است؛ از یک‌سوار اده به آفرینش زیبایی و حفظ فردیت در شهری بزرگ و خشن که هنر و خلاقیت را پس می‌زند و از سوی دیگر، اجبار بی‌امان اقتصاد که دختران و پسران تحصیل کرده‌ودارای مهارت را واداشته هنر و دسترنج خود را با قیمت‌هایی که کفاف اجاره مغازه را نمی‌دهد، مستقیماً کف پیاده‌رو حراج کنند.

«تماشاگر» بدل می‌شوند. گام‌ها آهسته می‌شود، سرها بالا می‌آید و تماس چشمی که در مترو و اتوبوس از آن پرهیز می‌کنیم دوباره برقرار می‌شود. بساطی‌ها بدون آن که بداند یا حتی نیازی به دانستن نام لوفور و زمیل داشته باشند، داروی ضد مالال کلان شهر را کف دست مردم می‌گذارند. آن‌ها با حضور در چند متر مربع آسفالت، حق تجربه شهر را از یک مفهوم انتزاعی دانشگاهی به یک کنش زنده تبدیل می‌کنند؛ چرا که شهر فقط مال اتوبان‌ها، مالکان پاساژهای پرزرق‌وبرق و کرکره‌های برقی نیست؛ خیابان، سنگر مشترک تمام کسانی است که می‌خواهند از انزوای آپا تمان‌ها و ملال ترافیک بیرون بیایند، هوایی بخورند و به یاد بیاورند که هنوز همشهری زنده‌اند.

ZENDEGI-SALAM

روزنامه خراسان صوبی

یک شنبه • ۳ آبان ۱۴۰۵
۱۴ جمادی الاول ۱۴۴۸
۱۵ اکتبر ۲۰۲۴
شماره ۶۲۰۴



سمت نازیبای ماجرا

چرا که به بساط کتاب‌های افست و کپی شده با خوارها عنوان رنگارنگ می‌رسیم که در مواردی چنان مثل سیب‌زمینی‌زشت و نامنظم روی زمین ریخته‌شدند که نظم‌بصری و ریتم‌راسته را برهم می‌زنند. کم‌کم برخی با سروصدا مشتری جلب می‌کنند؛ یکی دو کتابفروشی هم خدمات‌شان را با بلندگوهای بصدایی که در حاشیه خیابان گذاشتند معرفی می‌کنند. کتاب‌ها یا افست است یا از این‌مدل که مشخص است ترجمه‌اش سرقتی است یا با گوگل ترنسلیت انجام شده. به احتمال زیاد در پشت این بساط‌ها خبر کمتری از هنرمند مشتاق که می‌خواهد چند ماهی بساط کند و بعد کسب و کارش را طوری دیگر ادامه بدهد یا همین‌رویا‌های ترک‌خورده اتسلیم‌پا پذیر، برمی‌گردد تا به چه باشد؛ گویا حق بقا در این راسته از آن‌هم نیست؛ اما هر چه هست نباید به بهانه سامان‌دهی اش این جا هم تبدیل به یک خیابان سوت‌و کور دیگر شود.



زنده ماندن امید کف آسفالت

اگر مشاهدات مادقیق، بدون سوگیری ذهنی ناخواسته و قابل تعمیم باشد می‌توان از زاویه دید امثال پیربور دیوو زیگموند باثومن به بساط‌های راسته نگاه کرد که حاکی از نوعی سرمایه فرهنگی بالا و سرمایه اقتصادی پایین در بسیاری از فروشندگان است که جنبه هنری قابل انتقال به بعد معیشتی نبوده و کار یک فروشنده ماهر، هنرمند خوب یا فرد تحصیل کرده را به کنار خیابان کشانده است. در جامعه‌ای که چالش‌های اقتصادی زیاد است بسیاری از نیروهای دارندگان سرمایه فرهنگی بالا، ناگهان خود را در موقعیتی می‌یابند که باید مهارت، سلیقه و ذوق‌شان را به جایی بیاورند که چندان قربانی‌بان ندارند؛ اما می‌توانند آن‌چه برای‌شان مانده را در ارتباطی بی‌واسطه با مشتری تبدیل به پول نقد کنند. اما فارغ از این مصداق اصرار بر حذف چنین فضاهایی به بهانه ساماندهی یا رفع سد معبر، پاک کردن صورت مسئله‌ای است که شهر را بیش از پیش به یک بیابان بی‌روح تبدیل می‌کند. این خیابان با همین بساط‌های رنگارنگ که انگار دیگر

به بخشی از خیابان تبدیل شده و مانع رفت‌وآمد عابران نیست یکی از آخرین سنگرهای زنده ماندن روح جمعی در کلان‌شهری است که هر روز بیشتر زیر چرخ‌دنده‌های بتن و آهن خرد می‌شود. حوالی ساعت ۲۲ که بساط‌ها یکی‌یکی جمع می‌شوند، پارچه‌های مخمل و رگال‌های تاشو در صندوق عقب ماشین‌ها جای می‌گیرند تا یکی دوباره روی سنگفرش خیابان می‌نشینند، اما این تارکی دوام نمی‌آورد. فردا عصر، دوباره همین آدم‌ها، با همین رویاهای ترک‌خورده اتسلیم‌پا پذیر، برمی‌گردد تا به شهر یادآوری کنند که زندگی، با تمام زخم‌ها، هموار راهی برای جوشیدن از دل شکاف سنگفرش‌ها پیدا می‌کند. خیابان، تا وقتی این نوره‌ای کوچک بر ساطش روشن است، زنده می‌ماند.



آگهی موضع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۵۵۶۷۵/۰۴۰۵۶۰۳۰۶۰۱۴ مورخ ۱۴۰۵/۰۶/۳۰ هیات اول / دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک مشهد ناحیه دو تصرفات مالکانه با معارض متقاضی آقای / خانم جویریہ توسلیان فرزند غلامحسن بشماره شناسنامه ۲۹۳۲۳ صادره از بجنورد در شش‌دانگ یک باب ساختمان به مساحت ۳۵۵/۵۷ متر مربع قسمتی از پلاک ۱۲۶ اصلی واقع در اراضی طوس علیا خراسان رضوی بخش ۱۰ حوزه ثبت ملک مشهد ناحیه دو خریداری از مالک رسمی آقای / خانم حیدر رسول زاده مصرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراض داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. م الف ۱۰۲۰۲

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۷/۱۸ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۸/۰۴
بشیر یاشائی – رئیس ثبت اسناد و املاک

۲۱۲۹۶۶

آگهی موضع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۵۵۶۷۵/۰۴۰۵۶۰۳۰۶۰۱۴ مورخ ۱۴۰۵/۰۶/۳۰ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک مشهد منطقه پنج تصرفات مالکانه با معارض متقاضی آقای/ خانم اعظم امیرآبادی فرزند محمدعلی بشماره شناسنامه ۲۶۳۰ نسبت به یک دانگ مشاع از شش‌دانگ یک باب ساختمان به مساحت ۱۵۰ متر مربع قسمتی از پلاک شماره ۶۰ اصلی واقع در اراضی رده خراسان رضوی بخش ۹ حوزه ثبت ملک مشهد منطقه پنج از محل مالکیت غلامحسین بالندری مصرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراض داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. م الف ۱۰۲۰۶

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۵/۰۷/۱۸ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۵/۰۸/۰۴
امیدخیر خواه – رئیس ثبت اسناد و املاک منطقه پنج مشهد

۲۱۲۹۶۶